اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

و یلزم من هذا عدم کون الصور ا لجسمیه و غیرها جوهراً بالمعنی المذکور فیه و ان صدق علیها معناه صدقا عرضیا

در بحث روز گذشته عرض شد که این صور ماده و صورت، اینها به آن معنای جوهریت خودشان این طور نیستند که هر کدام در تحت مقوله دیگری قرار بگیرند بلکه مادّه برای خودش یک حقیقت این عوض و بدل شود ایرادی پیدا نمی‌کند.

بله مرحوم آقا ایشان سابق روی این قضیه ضبط کردن واینها نظری نداشتند جلوگیری می‌کردند ما هم یک علت درستی نفهمیدیم برای این قضیه که مثلا این اصرار ایشان بر این چیست؟ خب حالا چه اشکالی دارد؟ شاید نظرشان یک چیزی باشد که جهت همان سمعه بودنش و این مورد نظر باشد و بیشتر این قضیه باشد.

ولی بعد یک چیزی خودم فهمیدم و متوجه شدم که اصلا نسبت به افراد عادی، نه ولی نسبت به انسان خودش، آن جایی که صحبت انسان ضبط بخواهد باشد دستگاه و اینها این توجّه کاملًا به سمت متکلم نیست انسان از آن قوای خودش یک ده پانزده درصدی را می‌گذارد برای این ضبط وقتی کسی و آن دقت لازم و تیزی که باید داشته باشد آن تیزی از بین می‌رود یک اعتمادی آن ته قلبش به این مسئله دارد و خلاصه حالا اگر او نباشد دیگر منقطع و منقطع می‌شود اصلا انقطاع پیدا می‌کند از نظر نفسی که هیچ وسیله و آلت دستگاهی نیست که بخواهد او را پشتیبانی کند و این با عث می‌شود که یک نوع دقت خاصّی پیدا بشود حالا خوب بعضیها شاید این طور نباشد و تفاوت کند علی کل حال ایشان سابق نمی‌گذاشتند ولی بعد چرا خودشان چیز کردند و دیگر خودشان تکیه داشتند ولی خوب چیز خوبی است به جهت اینکه بعضی از مواردی اتفاق می‌افتاد که ما می‌دیدیم یک حرفی یک مسئله‌ای فقط یک بار گفته می‌شود و دیگر تکرار نمی‌شد یا زمینه‌اش دیگر به دست نمی‌آمد یا اصلا به طور کلی ذهول حاصل نمی‌شد فقط همان یک بار می‌گفت مثلا گاهی اوقات می‌شود من خودم در دفترهایی که می‌گویند انسان باید همیشه دفترچه‌ای، کاغذی داشته باشد بنویسد اینها برای همین است یا امروزه همین دستگاههایی که هست موبایل چیزهای دیگر مثل آن خوب ضبط می‌شود شاید یک مسئله‌ای به ذهنش می‌رسد ممکن است چیزی هم نداشته باشد کاغذی و قلمی‌آن موقع همراهش نباشد همان مطلب را در همان وقت ضبطش کند تا این که بعداً بتواند پیگیری کند یا خود ایشان می‌فرمودند:

مرحوم پدرمان که بارها می‌شد من در مجلسی بودم شخصی یک مطلبی می‌گفت برخورد می‌کرد به

یک داستانی به یک قضیه‌ای در یک کتابی بالاخره هر کسی در مطالعات خودش حتی ولو ممکن است مرتجلًا باشد مسبوق به سابقه نباشد یکدفعه در یک کتابی چیز عجیبی، نکته‌ای برمی‌خورد برحسب تصادف من چند شب پیش بود دیدم، داشتم دنبال یک کتابی می‌گشتم یک‌دفعه برخورد کردم به یک کتاب، دیدم نوشته که سه رساله در نقد عرفان از میرزای قمی آن را برداشتم تعجب کردم که ببینم مثلا ایشان چی گفته نگاه کردم دیدم مثل بقیه است بعد حالا نکته جالب این جا معلوم می‌شود یکدفعه گفتم که مقدمه‌اش را بخوانم ببینم آدم خیلی چیزها از مقدمه کتاب دستش می‌آید یکدفعه نگاه کردم قضیه یکدفعه جالب بود مثلا ببینید یک همچین چیزهایی خیلی برای انسان مهم است خیلی! یکدفعه پیش می‌آید و شاید هم خوب این هم مثلا یک عنایتی باشد مخصوصاً به طالب علم، که خدا در همین موقعیتها فرصتها گاهی مطالبی برایش پیش می‌آورد.

دیدم ایشان نوشته وقتی رفتند در کربلا شاگرد وحید بهبهانی بودند و وحید بهبهانی خوب خیلی به ایشان عنایت داشت خوب وضعیت وحید بهبهانی مشخص است افکارشان و اینها خوب معلوم است که به او مجدِّد می‌گویند مسائلشان با سید محمد امین استرآبادی اخباریها و اینها و از این نقطه نظر خب تا اینجا مسئله‌ای نیست بعد وحید بهبهانی به خاطر همین هوش و استعداد و جدیتی که ایشان داشت و تازه هم مرحوم میرزای قمی‌تازه ازدواج کرده بود می‌خواست یک مقداری زندگیش بهتر بشود فشاری که در آن موقع داشت فشار سایر افراد ایشان نداشته باشند و اینها این می‌رود شروع می‌کند نماز و روزه استیجاری گرفتن و پولش را می‌دهد به این میرزای قمی‌که در زندگی بهتر باشد خوب این یک کار خوب و مستحسن و کاری که در عالَم خودش، محبت کرده و این قابل تقدیر هست از این نظر، در این جا هیچ شکی نیست. میرزای قمی اطلاع نداشت بعداً مطلع می‌شود بعد از گذشت سالها که ایشان یک همچین کاری می‌کرده و آن شاگردش را این جوری مساعدت داشته استادش فوت می‌کند ایشان هم برمی‌گردد به ایران و در اولین سفری که می‌آید به عتبات وارد کربلا که می‌شود می‌گویند که خوب برویم برای زیارت سیدالشهدا می‌گویند نه من اول باید بروم از استادم تشکر کنم! بعد برویم برای زیارت امام حسین! و بلند می‌شود اول می‌رود عتبه خانه وحید را می‌بوسد و خلاصه به عنوان احترام با عده‌ای که بودند و بعد آن وقت می‌رود برای زیارت سیدالشهدا!! ببینید همین یک قضیه چقدر برای انسان مطلب دارد چقدر میزان معرفت مردم را، علما را، به صاحب ولایت و به ولی نعمت نشان می‌دهد که این‌ها با این چیزها پیدا نمی‌شود!!

میرزای قمی مرد عالمی و ملّایی بوده لیکن معرفت و شناخت نداشته. یادتان می‌آید قضیه‌ای را من نقل کردم راجع به بنده خدایی اتفاق افتاد این همان است منتهی آن یک فرد عادی بوده خوب میرزا با این سعه معلوماتش راجع به قوانین آن وقتی که قوانین ما عام و خاصش را هم خواندیم خدا بیامرزد رحمت کند استادمان مرحوم آقای غروی، تک و تنها برای ما می‌آمد در زمستان آن سال کذایی سالهایی که واقعاً تا بعد از نوروز و

اینها همین طور در قم یخ بود این توی آن سرما می‌آمد در این صحن و ایشان به ما قوانین می‌گفت، خدا بیامرزد واقعاً اخلاصی داشتند و آن موقع این شعر یادم است که اولِ قوانین نوشته بود؛

لیت ابن‌سینا درا اذ جاء مفتخراً باسم رئیس بتصنیف لقانونی

ان الاشارات والقانون قد جمعا مع الشّفاء فی مضامین القوانینی

هر کی هر لنگه کفشی گم کرده بود در قوانین پیدا می‌کرد واقعاً چیز عجیب و غریبی است و لیکن مشخص است خودش اهل فلسفه نبوده، مَتفلسِف بوده می‌خواسته خودش را بزند خراب‌کاری‌هایی دارد خیلی مفصل در این نقد عرفان رساله اش خب مشخص است از عباراتش این که مرد این میدان نبودند ایشان و اگر کسی هم نقد می‌کند خب یک نقد علمی‌بکند این چه مسائلی است که یضحک به الثکلا ... آدم این جوری بیاید علی کل حال در فنّ خودش مرد ملّایی بوده که جولان خوبی داشته در مسائل.

مرحوم آقا می‌فرمودند؛ خواندن و مطالعه جامع الشتات میرزای قمی‌برای هر مجتهدی لازم است تفریعِ فروعش برای انسان خیلی مفید است جامع الشتات سابقا چیز بوده الان چاپ دیگر هم شده از این چاپهای جدید خوب این نشان می‌دهد دیگر وضعیت ما را و میزان معرفتی ما را، نشان می‌دهد جایی که میرزای قمی با آن صیت و شهرتش که به او اول مجتهد ایران گفته می‌شود در زمان فتحعلی شاه و فتحعلی شاه از او تقلید می‌کرد و در قضیه‌ای که برای مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهان پیش آمد که خواهر زاده او (فتحعلی شاه) را اعدام کردند چون یک آدم کشته بود ایشان هم مبسوط الید بود مرحوم شفتی رشتی سیدی که الان در اصفهان است ایشان در آن جا دفن است. آوردنش خواهر زاده فتحعلی شاه را و دیدند نه این قتل، قتل عمد است و حکمش هم مشخص است هر کسی را که آوردند جرأت نکرد خواهر زاده این است وقتی بزند، پدرش را بعداً درمی‌آوردند. و خیلی جاها دیگر هست الان همین طور اگر یک کسی کاری بکند با تهدید و فلان و خلاصه چه می‌کنیم و چه می‌کنیم طرف دیگر کاری نمی‌تواند بکند، چیز مشخصی است برای همه مشخص شده بود روشن است قضیه آن موقع هم همین طور بوده مثل این که یک قضیه قانون در تاریخ است همیشه هر کسی از همان قانون پیروی می‌کند فقط ما آن سالهای حکومت جدّمان را بایستی که همیشه به یاد بیاوریم آن هم که رفت بابا چهار سال حکومت کرد و بعداً شمشیر آمد و آن هم که دوام نیاورد ان‌شاءالله باشیم و ببینیم که آن وعده‌هایی که داده شده در فرزندش چگونه صورت عمل به خود می‌گیرد.

بله و این هیچ کس نتوانست و این خودش بلند شد و شمشیر را گرفت و گردنش را زد هیچ کس جرأت نکرد وقتی که خبر به فتحعلی شاه رسید ایشان را انداخت در زندان سید را انداخت در زندان که چرا خواهر زاده من را، اگر دیگری را می‌کشتی اشکال نداشت ولی چون خواهر زاده من است ولو آدم بکشد نباید بکشی! معلوم است که آن موقع خودی و غیر خودی مطرح بوده دیگر آن موقعها از این قضایا بوده ما خیال

می‌کردیم آن آخرالزمان خوب آن هم آخرالزمان بوده دیگر چرا این طوری بود انداخت زندان بعد میرزای قمی می‌شنود خیلی ناراحت می‌شود فتحعلی شاه متوجه می‌شود میرزای قمی‌از این قضیه ناراحت شده می‌فرستد سراغ میرزا که این جناب میرزا این سید مجتهد بوده یا نبوده میرزا به او می‌گوید از او بپرس که من مجتهد هستم یا نه؟ نه اینکه از من بپرسی دیگر آن را آزادش می‌کند اقلا این قدر حرف شنوی داشته از مرجع تقلیدش خدا را شکر!

این وضعیت میرزا میرزایی که با این وضعیت و موقعیت بوده شما نگاه کنید شناختش نسبت به سیدالشهداء چقدر بوده! می‌گوید من اول بروم اقتضاءمی‌کند ادب و اداء شکر به پاس زحمات و آن عنایت خاصّش اول بروم و از استادم تشکّر کنم عتبه او را ببوسم بعد بروم به زیارت سیدالشهدا در مرتبه بعد! یعنی سیدالشهدا بعد از استاد قرار دارد! چرا یک همچنین قضیه اتفاق می‌افتد؟! به همین دلیل که شما فلسفه و عرفان نخواندید به همین دلیل شما نمی‌دانی که همه چیز سیدالشهدا است شما نمی‌دانی که ولایت چیست شما فقط یک گنبد می‌بینی فقط شما یک گنبد می‌بینی یک امام حسین می‌بینی که هزار و چهارصد سال میرزا که دویست سال پیش بوده هزار و دویست سال پیش این امام حسین آمد و مشمول ظلم خلفا شد و وضعیت آن چنانی پیدا کرد فقط این مقدار برای شما حاصل شده از معرفت! بیش از این حاصل نشده شما فقط یک ادب ظاهر نسبت به توصیه‌ای که شده می‌بینید چون رسول خدا گفته که کسی که بیاید و فرزندم را زیارت بکند این ثواب را دارد ما برویم حالا اگر رسول خدا نمی‌گفت نه نمی‌رفتیم کربلا اگر رسول خدا نمی‌گفت آن را هم نمی‌رفتیم حالا گذرمان می‌افتاد می‌رفتیم یک سلامی می‌کردیم نمی‌افتاد هم نمی‌افتاد نمی‌فهمدیم ربط خودمان را با ولایت درک نمی‌کنیم آن مبدأیت فیض را از نفس امام این را نمی‌فهمیم این را کی می‌فهمد؟ کسی که عرفان نظری بخواند و آخر با روایت دماء ثلاثه که این همه معرفت حاصل نمی‌شود برای انسان! هان با استصحاب قسم ثالث کلی و فرض کنید که برائت این چیزها که برای آدم پیدا نمی‌شود! با این مبانی اصول ظاهریه و الفاظ و اینها که برای آدم پیدا نمی‌شود.

اینها یک چیزهای خاص به خودش را دارد آنی که برای انسان حاصل می‌شود آنی که واقعیت خارجی و آن مراتب هستی را برای انسان نشان می‌دهد و راهگشای زندگی انسان هست در اینها که خوب اینها نیست آنها مسائلی است که باید آن مسائل از دریچه نفس امام ظاهر بشود آنهایی که می‌گویند فلسفه و عرفان کشک است میرزای قمی‌هم همین ها را خوانده بود همین روایات را خوانده بود همین چیزهای اهل بیت را خوانده بود ولی چرا این جا به این خبط مبتلا شد؟ به خاطر این که آن چیزی را که بقیه کشک می‌دانند لابد ا و هم کشک دانست و این مسئله برایش حاصل شد

بله حالا بالاخره در مقام الفاظ ممکن است انسان الفاظ مناسب و جاذب و جالبی بگوید ولی صحبت

در این است که این الفاظ چقدر عمق دارد در وجود انسان! آن عمقش باید مشخص و معلوم بشود و انسان می‌فهمد در موارد مختلف و در جریانات مختلف که این عمق به اصطلاح چقدر هست.

اینها خوب برای این قضیه و مسئله بود خوب این برای انسان خوب دفعی حاصل می‌شود این مسائل، یعنی فرض بکنید که اگر انسان در آن موقع یکدفعه یک همچنین مطلبی را کاغذی داشته باشد که بنویسد خوب این می‌ماند و ثبت می‌شود و اتفاقاً خیلی مطالبی هست که انسان نمی‌تواند به همه کتب اطلاع و اشراف پیدا کند انسان باید این فرصت را به خودش بدهد که در ارتباط با افراد فوری نگاه بکند ببیند که حالا این شخص این مطلب را در یک کتابی فرض کنید که دیده فوراً همان را حفظ کند و ضبط کند و از ثمره مطالعات دیگران بهره بگیرد آدم که نمی‌تواند که فرض کنید که همین همین مسئله‌ای که من الان در این جا نقل کردم شاید سالیان سال می‌گذشت یک همچنین قضیه‌ای هم به گوش شما نمی‌رسید حالا برحسب اتفاق باید من بیایم آن جا آن قسمت را بروم یکدفعه میلم به این کشیده بشود که این را بردارم ببینم این چیست مثلا ظاهرا یک دفعه یکی برای من آورده بود خودم نگرفته بود ببینیم این حالا چیست و بعد بیایم کنجکاو بشوم در مسئله و این نکته و انسان خیلی مطالب ومسائل را می‌تواند به دست بیاورد در این زمینه واقعا انسان می‌تواند با یک قضیه‌ای که از یک نفر می‌شنود کلّی سیستم فکریش عوض بشود. یک مسئله یک قضیه یک مطلب، نسبت به یک نفر افراد زیادی بودند روی سرشان قسم می‌خورند، روی سرش قسم می‌خورد وقتی که این را می‌دیدم این شخص را سابقا؛ الان فوت کرده، وقتی که من ایشان را می‌دیدم زیاد هم می‌دیدم در رفت و آمد و اینها در همین قم هم ایشان بود در رفت و آمدها من این شخص را زیاد می‌دیدم می‌دیدم این چیزهایی که راجع به او نقل می‌کند، نمی‌خورد به این شکل، نمی‌دانم چرا دلیلش هم خودم نمی‌فهمیدم که این چرا من نسبت به این، این حال را دارم آدم گاهی اوقات ممکن است دلیلی برای آن ذهنیت خودش پیدا نکند ولی هست، ذهنیت را کاریش نمی‌شود کرد هر کاری هم بکنی آن از بین نمی‌رود می‌گردد دنبال این که یک فرصتی پیدا بشود تا ببینید ذهنیتش به کجا مربوط می‌شود، پیدا نمی‌کند آن را. تا این که آن فوت می‌کند و ما بر حسب اتفاق در یک مجلسی شرکت کردیم که مجلسی بودیم چند نفره و دوستانه بله یک نفر در آن مجلس بود از افرادی که با آن شخص مرتبط بود و چون ما را محرم در آن مجلس تصور کرد این بعضی از مسائلی را که خودش در ارتباط با آن شخص بود بیان می‌کرد مثلا فلان بود از جمله صحبتهایی که ایشان می‌کرد یک قضیه‌ای را تعریف کرد که یک چند نفری آمدند در یک قضیه با ایشان یک ملاقاتی کردند آن صورت جلسه آن ملاقات و اینها را برای بنده گفت تا گفت گفتم بله حالا فهمیدم آنی را که من دنبالش می‌گشتم و قضیه این بوده و این حالاتش این بوده و روحیاتش این بوده در حالتی که بقیه افراد روی سرش قسم می‌خورند هنوز هم همین طور است. که مثلًا این طور خوب این بر حسب اتفاق است یعنی ما باید در آن مجلس شرکت کنیم مثلا فرض کنید که همین طوری

در بزنند آن هم بیاید در حالی که اصلا قراری بر این قضیه نبوده بعد در ضمن صحبت یکدفعه خدا به زبان و کلام او بیاندازد یک مطلب را و این را برای انسان روشن کند.

و من این قضیه را در طول زندگی تجربه کردم راجع به خیلی از افراد تجربه کردم که خوب مطلب به قسم دیگر و به جور دیگر مطرح می‌شود درواقع حقیقت امر چیز دیگری است و این چیز عجیبی است نمی‌دانم این از پیغمبر است یا از امیرالمومنیین است **«ما أضمَرَ أحدٌ شیئاً الّا ظهر فی فلتات لسانه»**[1] که همچنین عبارتی نمی‌شود کسی در یک واقعیت دیگری باشد و خود را به شکل دیگری بیاراید پیش می‌آید یک فرصتهایی که آن چرا که هست رو می‌شود حالا یا با زبان یا با اطوار یا با چیزهای دیگر نه آن چرا که هست همانی که هست حالا چه خوب چه بد این می‌آید و مسائل و قضیه روشن می‌شود.

وقتی که من آن روز این قضیه را شنیدم از آن خیلی برایم عجیب آمد که انسان هشتاد سال نود سال در میان مردم باشد زندگی کند البته من از او چیزهای دیگری هم دیده بودم خودم به شخصه دیده بودم و هی حمل بر صحّت می‌کردم هی توجیهاتی برایش اما وقتی که این مسئله را دیدم دیدم نه دیگر این دیگر جای توجیه دیگر نیست آن دیگر یک امر روشنی که دیگر مسائلی انسان برمی‌خورد که قابل توجیه نیست فرض بفرمایید آن قابل توجیه باشد اصل خود قضیه باید انسان توجیه کند که اصلش توجیه است دیگر اصلا خواب بوده طرف این را دیده اصلا وقوع خارجی نداشته تا این جا که دیگر ما توجیه نداریم تا این حدّ که دیگر نداریم چطور انسان هشتاد سال نود سال در میان مردم با شد و خود را به شکلی و به صورت دیگری بیاراید! چقدر بد است چقدر زشت است چقدر زننده است اصلا واقعا ما فرض می‌کنیم قیامتی هم نیست خدایی هم نیست خوب بالاخره این وجدان آدمی چطور قبول می‌کند چطور می‌پذیرد این ناهمگونی و اختلاف را؟! چرا؟ چه داعی برای این مسئله هست؟ ما چه چیزی کم داریم از این که بخواهیم این گونه با افراد برخورد کنیم! دیگر پناه بر خدا دیگر پناه بر خدا از این گونه مسائل. لذا مرحوم پدر ما ایشان و همین طور بزرگان سابق اینها خیلی تأکید داشتند بر اینکه همیشه یک قلم و کاغذ در جیب انسان باید باشد همیشه باشد تا یک حرفی یک مسئله‌ای را انسان می‌بیند و می‌شنود این را بیاید بنویسد و خود ایشان هم همیشه این را داشتند مسئله را البته خوب ایشان حافظه‌شان هم خیلی خوب بود من یادم است در یک مجلسی که بودیم اگر مطالبی شنیده می‌شد ایشان کاملًا دقت می‌کردند و وقتی که می‌آمدند می‌نوشتند الان بسیاری از روایات از نکات و از حکایاتی که ایشان در کتابهایشان نوشتند همین طور سماعی بوده یعنی فرض کنید که از افراد موثّق اینها را شنیدند و بعد وقتی که آمدند در منزل آن را ضبطش کردند و نوشتند که در همین دفترهای جُنگی که مطالب دست خطی که از ایشان

---

[1] نهج البلاغه حکمت ۲۶

باقی مانده این مسئله این قضیه است کاغذهایی هم هست مثلا کاغذهایی تک تک، متفرقاتی هم ایشان دارند و خیلی روی این مسئله ایشان تأکید داشتند به ما هم می‌گفتند مخصوصاً طلبه همیشه باید کاغذ و قلم در جیبش باشد چون بعضی چیزها دیگر انسان به طور کلی برای او ذهول پیدا می‌شود دیگر اصلا نمی‌آید دیگر فرصت برای انسان به دست نمی‌آید که بخواهد دوباره برخورد بکند.

یک وقتی ایشان به من می‌گفتند که یک وقتی من رفتم منزل یکی از آقایان من یادم است در این قضیه خودم با ایشان بودم ایشان نگفتند کی ولی من یادم است مرحوم آقاسید محمدعلی سبط بود در تهران، مرد خوبی بود بسیار مرد خوبی بود و مدتها است که ایشان به رحمت خدا رفته است و گاه گاهی دیدن ایشان می‌آمدند منزل و مرحوم والد تهران بودند ایشان می‌رفتند منزل ایشان در یک جلسه‌ای آن یک قضیه‌ای نقل کرد که یک نفر از آقایان در یک جا بود از یک کتاب قدیمی‌دست خط که هنوز چیز نشده آن طوری که من یادم است به ذهنم و حافظه‌ام مراجعه می‌کنم این جزو همین مطبوعات و اینها نیست، به اصطلاح کتاب هنوز باید خطی باشد چون خود من پیگیری می‌کنم یک همچین مسئله‌ای نیست یکی از آقایان از یکی از این کتابها که رفته بود در هند از اینها یک روایتی نقل کرده بود خیلی روایت عجیبی بود که من هم خودم یادم می‌آید یک همچین چیزی ولی آن قدر عجیب بودکه برای مرحوم آقا و ما یکی از مسائل اجتماعی بود نمی‌دانم کیفیت ارتباط بود مراوده بود حشر و نشر با مردم بود خلاصه یک مسئله اخلاقی به نظرم بوده در ضمن صحبت این را هم می‌گوید فقط هم ما سه تا بودیم ایشان بودند و مرحوم آقا و ما بودیم دیگری نبود و از این مطلب می‌گذرد و ایشان می‌خواستند دوباره به این قضیه مراجعه کنند و از ایشان بشنوند چون به طور کلی فراموش شده بود آن روایت، ایشان هم درست نقل نکرده بود قدری ابهاماتی در آن بود بله خلاصه قرار شد که ما برویم و از ایشان سوال بکنیم و رفتیم و ایشان هم مسافرت بود و بعد آمد و نشد و بعد یکدفعه به رحمت خدا رفت این. من یادم است سالها بعد یک وقت مرحوم آقا از این قضیه یاد می‌کردند که این شاهد می‌آوردند که گاهی برای انسان پیدا می‌شود و انسان به واسطه سستی و چیزی که می‌کند دیگر از دست می‌دهد و دیگر این پیدا نشد که نشد! خلاصه روایت پیدا نشد این قضیه مربوط به مسائل اخلاقی بوده آن طوری که در ذهنم است و خود من هم هر چه فحص کردم دیدم نه، یک همچنین چیزی وجود ندارد، طبع نشده خیلی داریم کتابهایی که هنوز طبع نشده ولی چطور سینه به سینه این فرض کنید که مسئله نقل شده رسیده به این جا اگر این جا مثلًا مکتوب می‌شد دیگر می‌ماند این مسئله ثبت می‌شد به خاطر یک ذهولی که شده این دیگر از دست رفته!

لذا حتماً باید طلبه این نکته را داشته باشد که ضبط کند حفظ کند بنویسد این مسائل مختلفی را که می‌شنود که همان طوری که در روایات داریم علم قطره قطره جمع می‌شود برای انسان و برخی از این مطالب عجیب جنبه کلیدی پیدا می‌کند یعنی اصلا جنبه کلیدی دارد نسبت به قضیه نسبت به این مطلب نسبت به

استنباطش اصلًا به عنوان یک اصل در استنباط قرار می‌گیرد یک اصل در فهم مطلب قرار می‌گیرد و آن وقت در جهات ترجیحیه این وسط می‌آید تأثیرگذار است در جهات مختلف و روایات مختلفی که می‌بیند این ها مثلا می‌آید و این مسئله را به اصطلاح تأثیر می‌گذارد مثلا الان شما ببینید در این روایاتی که الان ما داریم می‌خوانیم کی اصلا یک مطالبی را آخر می‌آید چیز می‌کند حالا این امروز در بحث ما این روایات روایاتی است که همه این روایات را می‌بینند ما هم که این روایات را جعل نکردیم شیخ حرّ در وسایل آورده شما ببینید وقتی امام می‌فرماید کسی که قرض دارد واجب است که استقراض کند و حج انجام بدهد چطور شما دیگر به حج می‌گویید واجب مشروط! خوب این دیگر چه جور با هم جور در می‌آید آن کسی که به این حج حکم واجب مشروط را می‌دهد آخر این روایتها را نخوانده خوب این روایتها را جلوی چشمش است دیگر، وقتی که امام می‌گوید واجبٌ یجب علیک نمی‌دانم استقراض در مورد دین در مورد گیرم بر اینکه شما بگویی اصلا مستحب است ما که دیروز گفتیم بعضی از این موارد تصریح بود ظهور که نبود نصّ بود بعضی ظهور در استحباب است امام در مورد حج استحبابی که واجب است اداء قرض، می‌گوید استقرض و حجّ وادع الله تعالی ان یقرض در این می‌گوید، چطور در مورد حج واجب نمی‌گوید! این کجایش جور درمی‌آید بالاخره خدا به ما هم یک جو عقل داده دیگر و همه عقلها فقط همین یک جویش به ما رسیده خدا را شکر همان یک جو را داریم همین آن وقت در مورد حج واجب نخیر، شما می‌توانید تحصیل استطاعت بکنید می‌توانید نکنید بعد هم که تحصیل استطاعت کردید شب اول شوال می‌توانید اسقاط استطاعت بکنید! خوب این با کدام یک از این روایات جور درمی‌آید؟ این تفسیر و فتوای شما بر چه مبنایی است؟ کدام روایت درمی‌آید به تو این اجازه را می‌دهد، کدام اصل به تو این مجوز را می‌دهد؟ آن مکلف بدبخت فلک زده که آمده حالا مقلّد تو شده چه گناهی کرده بلند شود بیاید این استطاعت حج پیدا بکند ولی اول اشهر حج بردارد پول را ببخشی به زید و بکر و خالد و فلان و بروی صفا کنید و بعد هم اسقاط استطاعت شده و سقوط و دیگر!

بنابراین بنشینی آن کسی که این فتوی را می‌دهد چه برداشتی واقعا از اسلام و از دین دارد؟ این چه برداشتی دارد اینها چیزهایی است که تن آدم را به لرزه می‌اندازد ما به کجا می‌رویم واقعاً، أینَ تذهبون و مثل این که هیچ هیچ چیزی راحتر از فتوی دادن نیست در این دنیا! هیچ چیز هیچ چیزی راحتر از فتوی و هیچ چیزی سهل تر از دین و هیچ مظلومی‌مظلومتر از امام زمان در این دنیا وجود ندارد که صاف بلند شوند بیایند علی خلاف ما انزل الله بخواهند همین طور فتوی بدهند! و بعد هم نسبت به مسائل دیگر و مسائل دیگر و مسائل اجتماعی همان طوری راحت خیلی راحت می‌نشینیم بر همین متکا تکیه می‌دهیم و زیرمان هم یک تشکی می‌اندازیم که نرم باشد و یک وقتی اگر خدای نکرده نعوذ بالله نستجیر بالله یک فردی آرتروزی این زانوها گرفته است الم کمتری احساس شود و بعد هم می‌گوییم بروید فلان کنید بروید فلان کنید بروید ...

خیلی راحت خیلی عالی و خوب.

و می‌گوییم خوب حالا بزرگوار شما که مسئله را می‌فرمایید بسم الله خودتان هم مطابق هم با این عمل بفرمایید! بنده، نخیر آقا، ما باید بنشینیم روی تشک و ما باید بمانیم تا حفظ بشود مبانی، ما برویم چه کسی می‌خواهد حفظ کند؟ کی می‌خواهد در اینجا فرض کنید که یک وقتی ثلمه‌ای پیدا شود که لایسدّها شیء اذا مات العالم الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمی لایسدّها شیء ما باید باشیم بقیه بله، خدا هر کسی را برای یک کاری ساخته والسابقین الاولین من المهاجرین بله ساعی العسره مال بقیه و بقیه هم مال بله اینها چیزهایی است که بالاخره کم کم روشن شده بله روشن شده و بیشتر هم روشن خواهد شد بله آن دوگانگی ها بیشتر برملا خواهد شد آن دوگونه بودنها دیگر شفافتر خواهد شد.

تلمیذ: بعضی از کتب نوشته‌اند مرحوم میرزا با مرحوم بید آبادی ارتباط داشته، اخیراً در بعضی از کتبی که نوشته‌اند مرحوم میرزا از مرحوم بید آبادی دستور سلوکی می‌گرفتند یک کتابی چاپ می‌شود این مطلب را نقل می‌کند حتی دارد از قم حرکت کردند رفتند خدمت ایشان ...

استاد: بله خب حالا این، این را شما بعد از دویست سال دارید نقل می‌کنید اما این که چگونه بوده و چه طور رفتند و تا چه حدّی توانستند موفق بشوند و اینها را ما خوب نمی‌توانیم بیان کنیم یک مطلب دیگر هم در این جا هست حالا ما دراین جا گفتیم از مرحوم میرزا ولی باید این را هم در نظر داشته باشیم ببینید خود قضیه و واقعه را ما در اینجا بیان کردیم لعلّ که ایشان در اواخر عمر تغییر نظر داده باشد فهمش عوض شده ما نمی‌توانیم به ایشان جسارت کنیم و این اتهام ما دام العمری را بزنیم خوب خیلی‌ها در یک برهه‌ای یک خطایی می‌کنند و بعدا متوجه اشتباهشان می‌شوند این شاید در ارتباط با مرحوم بیدآبادی رفع این اشتباه شده باشد.

تلمیذ: اواخر عمرشان بوده که در قم مرجعیت داشتند ظاهراً سوار یک استر می‌شوند و حرکت می‌کنند این شعر را برایشان می‌خوانند زوچه بد دیدی که خواهی غیر از او و همین یک شعر را می‌خوانند بر می‌گردند

در دو عالم گر تو آگاهی از او *** زوچه بد دیدی که خواهی غیر از او

ایشان همین طور مات و مبهوت نگاه می کند و بر می‌گردد و هیچ تکلمی صورت نمی‌گیرد

استاد: از کجا

تلمیذ: از اصفهان برمی‌گردند قم

استاد: درست

تلمیذ: مرحوم بید آبادی

استاد: مرحوم بید آبادی برمی‌گردند

تلمیذ: نه میرزا

استاد: مرحوم میرزا برمی‌گردند

تلمیذ: همان یک بیت را می‌گوید و برمی‌گردند همان موقع که مرجعیت علی الا طلاق را داشتند

استاد: بله

تلمیذ: الان یادم آمد

استاد: بله این مسئله‌ای که بیان کردیم، مسئله و مطلب این است که این واقعه در یک همچنین موقعیت است که خوب مرحوم میرزا که این قضیه از او نقل می‌کنیم می‌خواهم این را عرض کنم که اینها با خواندن نیست! آن آخر عمر با آن موقعی که ایشان آمد و این عمل را انجام داد از نقطه نظر علمی چیزی به او اضافه نشده بود این هم زمان پیری بوده و سنش سن بالای داشته ولی احتمال دارد که فهمش تغییر پیدا کرده این چیزی که ما می‌گوییم این است که با این چیزها آن مسائل پیدا نمی‌شود! بعد از این که ایشان برگشته بود و خلاصه به آن موقعیت علمی رسیده بود آن قضیه اتفاق افتاده بود که رفته بود زیارت قبر استادش ولی خوب لعل اینکه بعداً در سالهای بعد وضعیت و فهمش و ادراکش تغییر پیدا کرده این مسئله و تفاوت را ما نمی‌توانیم انکار بکنیم یعنی مخفی کنیم.

و علی کل حال قضیه قضیه مهمی است دیگر، که انسان بداند که این چیه مطالب و این مسائل و قضایا پیدا نمی‌شود و ما نظایرش را هم خوب می‌بینیم نظایرش را هم دیدیم در جهات مختلف دیدیم این نظایر را.